

## خرافات؛ مولود عفریت جهالت

مروری بر تاریخچه و زمینه‌های اجتماعی و روانشناختی بروز خرافات در ایران

رضا خاشعی\*

در ادبیات جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی، فرهنگ به شالوده زندگی اجتماعی یک قوم یا یک ملت اشاره دارد که می‌توان آن را مجموعه‌ای از موارث اجتماعی یعنی آداب، رسوم، معتقدات، باورها، استعدادها، هنر، اخلاق، مذهب، قوانین و ابزارهای دانست که از نسلهای پیشین گرفته شده، با تغییراتی به نسل‌های بعد منتقل می‌گردد. بخشی از این فرهنگ که از یک منظر به آن فرهنگ غیررسمی (نامکتوب) می‌گویند، اشاره به همه رفتارهایی دارد که در زندگی روزانه مردم از فرط معمولی بودن به نظر نمی‌آیند، در حالی که اگر به دقت به آنها نگاه شود پر معنی، پر رمز و راز و پر مغزند. این فرهنگ که محتوای پیام توده‌های بی‌سواد و فرودستان تاریخ است، شفاهی و سمعی است؛ زیرا عوام که همان الفبا نیاموختگان‌اند، زندگی روزمره و سر و صدق خود را در آن ریخته‌اند. این قلمرو را اصطلاحاً فولکلور یا فرهنگ مردم می‌نامند.

زمانی که از فرهنگ مردم جامعه‌ای سخن به میان می‌آید، در واقع سخن از افسانه‌ها، ترانه‌ها، عقاید، آداب و رسوم و مذهب، گویش‌ها، ضرب‌المثل‌ها، مثل‌ها، چیستان‌ها، بازی‌ها و هزاران پدیده آشکار و نهان دیگر اجتماعی است که بازگوی واقعی شیوه زندگی، اندیشه و احساسات یک جامعه است.

بسیاری از مردم معمولاً فرهنگ عامیانه (فولکلور) را با خرافات اشتباه می‌گیرند و به محض اینکه کسی از فرهنگ عامیانه و سنن و آداب و رسوم گذشتگان سخن به میان می‌آورد، او را خرافاتی می‌خوانند و بر این باورند که خرافات را اشاعه می‌دهد ولی آیا آشنایی و آگاهی نسبت به آداب و نحوه تفکر گذشتگان خرافه است یا عدم آگاهی نسبت به آن؟ آیا روی فرهنگ اصیل و غنی کشور خود ایستادن ارتجاع است یا چشم و فکر را به فرهنگ‌های بیگانگان دوختن؟ آیا پیوند فرهنگ‌های قومی کشور با یکدیگر ارتجاع است یا بی‌اعتنایی به عناصر مشترک قومی و بی‌ریشه شدن و از خود و طبیعت خود بریدن؟ آیا...؟

البته ناگفته نماند که ریشه‌های خرافات را بایستی هرچه سریعتر از حوزه فرهنگ عامیانه بیرون آورد و این کاری است ضروری و ظریف که همگان بایستی نسبت به آن عنایت داشته باشند. جهان دیروز از آنجا که عرصه و جولانگاه لشگرکشی‌ها، صف‌آرایی‌ها، تهاجمات، یورش‌ها و تسلط‌های کم و بیش طولانی و موقت بوده، در هر لشکرکشی و تسلطی مقداری عناصر فرهنگی که زاده تجربه قوم فاتح بوده به کشور مغلوب تحمیل کرده است. تجربیاتی که شاید برای کشور

فاتح آثار مثبتی داشته، حال آنکه برای شکور مغلوب عقیده‌ای پوچ، بی‌ریشه و فاقد مفهوم بوده که به طریق غیر اصولی و شاید تجاوزکارانه به حوزه فرهنگ مردم داخل شده است.

برای مثال برخی از باورهای غلطی که در کشور ما رایج بوده ولی در حال حاضر کاربردی ندارند در ذیل می‌آید: این مواردی که اصلاً مبنای علمی ندارند لازم است تا به سرعت با معیارهای عقل و منطق و دانش علمی از دامنه فرهنگ عامیانه حذف شوند.

- هرگاه ابر به شکل شتر در بیاید، در آن سال و با خواهد آمد.
- اگر زن آبستن در کوچه سنجاق پیدا کند بچه‌اش دختر و اگر سوزن پیدا کند، پسر می‌شود.
- بچه‌ای که زیاد گریه می‌کند قطعاً خوش‌آواز می‌شود.
- پوست خربزه را نباید سوزاند زیرا رویش یا علی نوشته است.
- اگر تیغه‌های قیچی را به هم بزنند و یا باز بگذارند، دعوا می‌شود.
- آب پاشیدن به گربه باعث درآمدن زگیل بر روی دست می‌شود.

بدیهی است، هر کشوری که گذشته پرنشیب و فرازی داشته باشد و هر کشوری که سایه روشن تاریخ در آن زیادتر به چشم بخورد، دارای فرهنگ عامیانه پرمایه‌تری است. به زبان دیگر فلسفه‌های مختلفی که در آن کشور نضج یافته، مذاهب مختلفی که به‌وجود آمده، اندیشه‌های گوناگونی که به مردم در گذر روزگاران تلقین شده است، خواه ناخواه آثاری از خود به جای گذاشته است که گرچه روزی جلوه فرهنگ خاص بوده ولی به مرور زمان در مزه فرهنگ عوام درآمد است. به خاطر همین است که کشورهای قدیمی و کهنسالی که در معرض برخورد شدید افکار و اندیشه‌ها بوده‌اند، در این خصوص غنی‌ترند.

---

امروزه نیز خرافات تنها به حوزه سنتی زندگی افراد محدود نمی‌شود بلکه به حوزه نوین زندگی جوامع نیز گام نهاده است به گونه‌ای که در زیر نقاب بظاهر خردگرایی جامعه نوین اشتیاق گسترده و فوق‌العاده نسبت به پدیده‌های اسرارآمیز غیبی موج می‌زند.

---

امروزه نیز خرافات تنها به حوزه سنتی زندگی افراد محدود نمی‌شود، بلکه به حوزه نوین زندگی جوامع نیز گام نهاده است به گونه‌ای که در زیر نقاب بظاهر خردگرایی جامعه نوین، اشتیاق گسترده و فوق‌العاده‌ای نسبت به پدیده‌های اسرارآمیز غیبی موج می‌زند.

به عنوان نمونه اگر رفتار خود را در یک شبانه‌روز بررسی نماییم، می‌بینیم در طی این مدت رفتارهای متفاوت و گوناگونی از ما سر می‌زند که هر کدام دارای منشأ متفاوتی است. در واقع هریک از آن رفتارها نشأت گرفته از یک اعتقاد و باور فرهنگی خاص است. بخشی از رفتارهای ما ناشی از باورهای مذهبی و دینی است؛ بخشی ناشی از شرایط اقلیمی و جغرافیایی و بخشی ناشی از اوضاع و احوال حاکم بر ماست. در شرایط کنونی که جامعه ما به مدد فن‌آوری‌های نوین

ارتباطی، بستری مناسب برای تعاملات ملی و بین‌المللی با تکیه بر پشتوانه‌های فرهنگی خود و به منظور تأثیرگذاری بر روند تصمیم‌گیریها یافته است، بر تک‌تک دست‌اندرکاران، علاقه‌مندان و دلسوزان امور فرهنگی کشور است تا به قدر وسع خود زنگارهای خرافه و عناصر منفی را از پیکره مقدس فرهنگ اصیل ایرانی بزدايند و با برجسته‌کردن عناصر مثبت فرهنگی و تزریق و تقویت آن در پیکر جامعه با قامتی مناسب به جنگ عفریت تهاجم فرهنگی بروند.

در این مختصر تلاش شده است تا ضمن ارائه تعاریفی از مفهوم خرافات، زمینه‌های تاریخی، اجتماعی و روانشناختی موضوع به‌طور عام و خاص در ایران با استناد به منابع موجود مورد بررسی قرار گیرد.

### مفهوم خرافات

بسیاری از واژه‌های روزمره به قدری فریبده‌اند که وقتی آنها را می‌شنویم، با اطمینان خاطر احساس می‌کنیم که معنی آنها را به روشنی می‌فهمیم، اما اگر ناگهان از ما بخواهند که این واژه‌ها را تعریف کنیم، متوجه می‌شویم که اطمینان خاطر، توهم راحت طلبانه‌ای پیش نبوده است. یکی از این واژه‌ها را تعریف کنیم، متوجه می‌شویم که اطمینان خاطر، توهم راحت طلبانه‌ای پیش نبوده است. یکی از این واژه‌ها که تعاریف متعددی از آن شده است، خرافه است.

در کتب لغت، خرافه به معنی حدیث باطل، سخن بیهوده و یاوه، سخن موهوم و افسانه‌ای، درک نادرست علت‌ها و معلول‌ها، ترس از ناشناخته‌ها و اعتقاد افراطی به تأثیر عوامل ماوراءالطبیعه در زندگی بشر و هر نوع عقیده نامعقول و بی‌اساس آمده است.

همچنین تعاریف دیگری که در کتب تحقیقی متعدد آمده است عبارتند از:

- ۱- "هر نوع عقیده یا عمل دینی نامعقول". با این تعریف این سؤال پیش می‌آید که چه کسی تعیین می‌کند که یک عقیده بخصوص نامعقول است یا معقول؟
- ۲- "وحشت غیر منطقی یا ترس از یک چیز ناشناخته، مرموز، خیالی یا عقیده، تردید و یا عادت‌هایی که پایه آن ترس یا جهل است".
- ۳- هر رفتاری که به‌طور تصادفی و نامربوط تقویت شود، رفتار خرافی است.
- ۴- هرگونه عمل یا رفتاری که فاقد پشتوانه‌ای قطعی در معارف دینی و علوم متعارف عصر باشد چنانچه به حد استمرار و مقبولیت عام رسیده باشد، خرافه محسوب می‌شود.
- ۵- خرافه نوعی تظاهر مذهبی و گریز از امور جدی دین است که بدون واردشدن در یک نظام معلوم مذهبی صورت می‌گیرد.

با اندکی دقت در تعاریف یادشده، درمی‌یابیم که خرافه اصطلاحی است نسبی و مقید به زمان و مکان. به عنوان مثال اروپای قرون وسطی غرق در عقایدی بود که امروز از آن به عنوان خرافه یاد می‌شود. دنیای مردم آن زمان پر بود از جادوگرها، دیوارها و پری‌ها. پزشکی آنان با جادو در آمیخته بود و معجزه برای آنان پدیده روزمره محسوب می‌شد. شکاکان به این باورها نیز از یک نظر آدم‌های ناسازگار و نابهنجاری به حساب می‌آمدند و هرگاه تردیدهای خود را آشکارتر بیان می‌کردند، با خطر مرگ روبه‌رو می‌شدند.

### الف- بررسی زمینه‌های تاریخی خرافات

تاریخ تکاملی بشر نشان می‌دهد که همواره انسانهای اولیه در مقاطع مختلف تاریخی از حس کنجکاوی خود برای درک ناشناخته‌ها استفاده کرده‌اند. برای مثال: هر پدیده طبیعی برای او ساخت دست‌خدايي بود و بدین خاطر باد و باران و صاعقه، دریا و گل و درخت، آفتاب و ماه و ستارگان هریک تحت فرمان خدایی بودند. جهان نیز از شکل خاصی برخوردار بود، مثلاً در نظر بابلیان دنیا صدفی بود غوطه‌ور در آب، صدفی مدور که زمین چون مرواریدی میان تهی درونش جای گرفته بود. جهان مصریان و یهودیان باستان نیز صدف یا صندوقی تقریباً مستطیل بود. سطح آن زمین و آسمانش گاوی بود که چهار دست و پا بر چهار گوشه آن گذارده بود و یا زنی بود که بر روی آرنج‌ها و زانوانش تکیه زده بود.

مطالعه ریشه‌های تاریخی خرافات نشان می‌دهد که عوامل درونی و بیرونی زیادی باعث ایجاد، تقویت و اشاعه خرافات نزد ایرانیان شده است. دسته‌ای از خرافات در اثر اختراع و تحمیل افسانه‌سرا، اخبارنویس، منجم، پیشگو، جادوگر و دعانویس - که در چشم عوام دارای اعتبار و منزلت خاصی بوده‌اند - برای استفاده و منافع خودشان و گول زدن مردم دست شده‌اند و روی آن صحنه گذاشته شده است و یا اشخاص زرنگ برای استفاده شخصی و یا تفریح و یا عده‌ای از روی جهالت و نادانی، خرافات را وضع کرده‌اند. مانند تفأل و تطییر زدن عوام از آواز جانوران و بعضی اتفاقات و تصادفات روزمره. یکی از این باورهای خرافی اروپایی که به روایتی در هنگام جنگ بین‌المللی وضع شد، این بود که «سه سیگار را نباید با یک کبریت روشن کرد زیرا فرد سومی خواهد مرد». معروف است که گروگر، تاجر کبریت‌فروش این فکر را در زمان جنگ بین مردم شهرت داد تا مال‌التجاره خودش را بیشتر بفروشد. از آنجا که پس از چندی علت اصلی پیدایش اعتقاد و یا افسانه فراموش می‌شود، فقط خود آن خرافه سر زبان‌ها می‌ماند.

برخی از باورها و اعتقادات بومی در ایران نیز نتیجه آزمایش‌های روزانه، خانوادگی، مذهبی و انفرادی و بازمانده و یادگارهایی از نژاد هند و ایرانی است و حتی بعضی از آنها یادگاری‌های دوره

ابتدایی بشر (مربوط به زمان کوچ خانواده آریایی به فلات ایران) است، مانند اعتقادات و افسانه‌های موجود دربارهٔ ما، خورشید، اژدها، صحبت با جانوران و گیاهان و... .

با کمی اغماض از پاره‌ای تغییرات ناچیز می‌توان قرون چهارم و پنجم هجری را به راحتی نمونه جامعهٔ قبیله‌ای دانست. در چنین جامعه‌ای انسان به تبع طرز تلقی‌اش از جهان، قادر به اصلاح نهادهای اجتماعی خود نیست؛ نهادها را اصلاح ناپذیر می‌پندارد و خود را توانا به تغییرات در درون نظام‌های اجتماعی نمی‌بیند. در واقع، نظام‌های اجتماعی برای چنین جامعه‌ای از قبل تعیین شده‌اند و بشر موظف است که در آن زندگی را به اجبار به سربرد. حاکمیت اصلی در این جامعه به‌دست نیروهای مرموز و نامرئی و افسانه‌ای است. هم بروز آفات کشاورزی، خواست عناصر غیرانسانی و خارج از ارادهٔ انسان است و هم حاکمیت سیاسی افرادی چون محمود غزنوی و چنگیزخان مغول در نظام‌های سیاسی. از این منظر هم پیروزی محمود غزنوی در مرو بر امرای خراسان خواست خداوند بوده و هم شکست مسعود غزنوی در مرو به دست سلجوقیان به مشیت او صورت پذیرفته است. جامعه، هر دوی اینها را خارج از قدرت خود و در نتیجه تجربه‌ناپذیر تلقی می‌کند. در این نظام معمولاً همگان دست بستهٔ تقدیرند. البته تقدیر به معنای عمیق خود که همه‌چیز براساس ارادهٔ خداوند است و از قوانین الهی پیروی می‌کند امری صحیح است؛ لیکن در همین تقدیر، مسؤولیت اجتماعی انسان و آزادی ارادهٔ او نیز تصریح شده است. نکتهٔ اصلی این جاست که فرهنگ قبیله‌ای تقدیر را جبر می‌داند و اختیار را نیز اصلاً نمی‌بیند.

فرهنگ قضا و قدری معمولاً سیر جریان امور اجتماعی را از حد تصرف خود خارج می‌بیند و معمولاً از کل مسؤولیت فردی- اجتماعی دست می‌کشد و ادارهٔ امور اجتماع را به دست عوامل ماورایی وامی‌گذارد. بنابراین فرد تلاشی در جهت تغییر امور نمی‌کند. چون تصویری نسبت به سودمندی آن ندارد، با اعمال همین نظر در زمینهٔ کارهای اجتماعی از فکر اصلاح آنها خارج می‌شود و به تنبلی دل می‌سپارد و با ترک مسؤولیت و پرداختن به سرنوشت و تقدیر محتوم از مسؤولیت‌پذیری و فکر و تعقل می‌گریزد.

از این دوره به بعد است که فساد و انحطاط تدریجاً در اصول طریقه‌های ملامت و فتوت و غیره راه می‌یابد... و عوام گرفتار فقر و نامرادی نیز آنها را پذیرا می‌شوند.

به دیگر سخن، پریشانی و مشکلات روزافزونی که در قرون هفتم و هشتم هجری چون هجوم اقوام ترک و مغول، پدید آمد، باعث شد تا علوم و فنون خفیه چمن جف، رمل، شعبده، سحر، تنجیم و تاریک‌اندیشی در ایران رونق بگیرد.

مغولان در این دوره دریافتند که در عرصهٔ سیاست به هم‌پیمانانی نیازمندند که مردم را بی‌حس و سرگرم‌کنند و به تسلیم و رضا وادارند. از این رو به صوفیان روی آوردند و چون صوفیان نیز

پیوسته به حمایت حکومت‌های مختلف محتاج بودند، نزدیکی این دوره گروه میسر گشت. در همین دوره است که به ویژه بازار هنرنمایی داعیه‌داران در تأسیس فرقه‌ها و علوم غریبه و طلسمات و علم اعداد و حروف رواج فراوان می‌یابد و حتی بعضی سلاطین باری تحقق خواست‌های خویش به طلسم و تعویذ، جادو و جنبل متوسل می‌شوند. به عنوان مثال «مردم قرن نهم» به این دلخوش بودند که قدرت تقدیر، رهبر حوادث است و نیروی شمشیر به خودی خود ارزشی ندارد و فقط ابزار تحقق تقدیر است.

در چنین شرایطی آدمی می‌تواند با تعمق و کوشش در پرورش نیروی مکاشفه روانی به کمک اعداد و حروف و با دلالت ستارگان به راز آینده دست یابد. در این اوضاع طبیعی است که منزلت کرامت‌های صوفیانه که در آن ایام جنبه عملی یافته بود و عامه را مجذوب و توجهشان را جلب می‌کرد، بالا رود. به همین دلیل، منزلت اجتماعی صوفیان به ویژه نزد امیران مغول و کلاً نژاد ترک ترقی نمود.

مطالعات تاریخی در ایرن دوره نشان داده است که مغولان بیش از دیگران بدوی و خرافاتی بودند و عده‌ای از شاهان آنها (غازان خان) از این مقوله اطلاع کامل داشته‌اند. مطالعه داستانها نیز نشان می‌دهد که قبل از حمله مغول مردم آرام بودند، ولی بعد از حمله آنان، تعادل فکری مردم به هم می‌خورد؛ قتل و غارت، کشت و کشتار، مردم را به فضای آسمانی معتقد می‌کند و از آن پس در داستان‌های عامیانه دیوها، جادوگرها به صورت لکه ابر در می‌آیند. در این دوره انحطاط و دروغهای شاخدار در داستان‌ها بسیار دیده می‌شود.

از آن به بعد، در اذهان توده‌های مسلمان توجیحات عجیب و غریب پیشرفت و گسترش شگرفی پیدا می‌کند. در آثار باقیمانده از آن دوران تصوف عامه‌پسند، کرامات و معجزات اولیای سلسله‌ها و طریق صوفیه اهمیت فوق‌العاده می‌یابد. در این ادوار، رابطه و نسبتی میان واقعیت تاریخی زمانه با واقعیت عینی پدید می‌آید.

در این زمان در کوچه و بازار به سهولت به افرادی برمی‌خوریم که پیشه آنها فال‌بینی و ستاره‌شناسی است. بقایای این پیشه به صورت فال‌بینی، سرکتاب‌بینی، دادن مهره مار، کف‌بینی، فال‌قهوه و... هنوز در جامعه ما کمابیش به چشم می‌خورد.

## ب- بررسی زمینه‌های اجتماعی خرافات

انسان ابتدایی به حکم زندگی، ناگزیر از آن است که نمودهای هستی را بشناسد و حوادث عالم را برای خود تبیین و با معنی کند، از این رو عملاً و نظراً به تلاش می‌پردازد، اما چون تجربه کافی ندارد و نمی‌تواند با مشاهده و آزمایش بسیاری از اشیاء امور پیرامون خود را بشناسد، به ناچار برای

فرونشاندن خلجان و بی تکلیفی خود، به خیال پناه می برد و با تخیل ابتدایی خود هستی را تعیین می کند و به این طریق پاسخ هایی برای برخی از مسایل بی شمار زندگی می یابد و موافق آنها برای تسلط بر حوادث پیرامون خود دست به فعالیت هایی می زند.

مطالعات اجتماعی بر روی انسان نشان می دهد که رفتار اجتماعی از دید تحلیلی، رفتاری خلق الساعه و انفرادی نیست که بتوان آن را به صورت پدیده ای مجزا و منفک از گذشته، مورد مطالعه قرار داد، بلکه باید آن را به صورت پدیده های به هم پیوسته اجتماعی بررسی کرد. برخورد تحلیلی با رفتار اجتماعی بیانگر این معنی است که عمل اجتماعی عملی است ساخت یافته که در طی زمان در یک نظام روابط متقابل شکل گرفته است. تولد، رشد و مرگ یک پدیده اجتماعی، هم پیوند با پدیده های دیگر اجتماعی است و عملکرد یک نظام اجتماعی از دست به دست دادن هزاران پدیده به دست می آید.

بررسی زمینه های اجتماعی و فرهنگی بروز خرافات نشان می دهد که برخلاف تصور رایج، خرافات به هیچ وجه چیزی غیرطبیعی و عجیب نبوده است بلکه با شیوه های بنیادین اندیشیدن احساس کردن و به طور کلی با نحوه پاسخ دهی انسان ها در برابر محیط پیوند تنگاتنگی داشته است. برخی از خرافه ها احتمالاً در گذشته، بخش از نظام گسترده تری از اندیشه ها و باورها را تشکیل می داده اند، اما در حال حاضر عناصر مجزا و منفردی هستند که از راه سنت به ما رسیده اند و هنوز هم توان خود را حفظ کرده اند، مانند خوش شانسی، بدشانسی، آینه شکستن، نعل اسب، طلسم ها و... در واقع می توان گفت قسمت اعظم خرافات جنبه فردی نداشته بلکه از طریق اجتماعی و به عنوان میراث اجتماعی به افراد رسیده است. این خرافات به همان صورت حاضر و آماده معمولاً مورد قبول واقع شده و می شوند؛ بی آنکه مشاهداتی در کار بوده باشد.

بشر قبیله ای چون نمی توانسته بین قوانین طبیعی و قوانین اجتماعی که ناشی از عملکرد زندگی اجتماعی انسان هاست، تفاوتی قائل شود، قوانین اجتماعی را نیز لایتغیر فرض می کند و به جای ترمیم و اصلاح آنها چنین در می یابد که با همان اهرم های قبیله ای که با قوانین طبیعی مواجه می گردید، می توان با پدیده ها و مسایل اجتماعی نیز مواجه شد. در نتیجه از ابزارهای دعا و نفرین، جادو و... برای مهار امور اجتماعی جاری سود می برد.

در واقع می توان چنین استنباط کرد که وقتی امکان کنترل محیط کمتر می شود، گرایش به خرافات افزایش می یابد. بنابراین بشر قبیله ای برای راهنمایی خودش در موضوع اعتقادات، به عقل اتکا نمی کند، ولی بواسطه میل و احتیاجی که به دانستن علیت وجود اشیاء دارد، به قلب، احساسات و قوه تصور خودش پناهنده می شود.

به‌طور کلی از دیدگاه اجتماعی، خرافه یک پدیده روحی و اجتماعی است که از هزاران سال پیش تاکنون در ذهن بشر چنان نفوذ کرده است که در مراحل عمل، طرز تفکر او را تحت تأثیر سلطه خود درآورده است؛ به طوری که با غریزه او عجین شده است و عقل و استدلال هم قادر نیست که در همه موارد بر غریزه تحت تسلط خرافات، پیروز شود. از این رو، فرهنگ خرافاتی با جهل و توجیه غیر عقلانی از عملکردهای بشر همراه می‌گردد. سحر و جادو نیز که در این زمینه شکل می‌گیرد، در واقع اعتقاد به این مسأله است که از راهی غیر عقلانی به کمک نیروهای مرموز بر روابط ضروری پدیده‌ها تأثیر بگذارد و آنها را به نفع یا زیان جریانی به کار اندازد. منظور از غیر عقلانی بودن، در واقع نوعی برداشت انسان‌ها از تدبیر مسایل اجتماعی نسبت به پدیده‌های طبیعی است که براساس منطق و محاسبات و دریافت واقعی روابط پدیده‌های قابل پیش‌بینی بنا نشده و در نتیجه قانونمند، تجربه‌پذیر و قابل اصلاح نیست. در چنین جامعه‌ای مناسبات اجتماعی معمولاً براساس مشیت نیرویی غیر قابل محاسبه شکل می‌گیرد. به دلیل همین نگرش، نجوم و خرافات بسیار گسترده می‌شود و شکل ساختاری به خود می‌گیرد. پر واضح است که کاربرد اجتماعی آن نیز این است که رنج فکر کردن و مشکل تحلیل عقلانی در امور روزمره را از دوش انسان بردارد. و هنگامیکه عقل و خرد نیز به خواب خرگوشی رفت و شومی جهل دامان آدمی را گرفت، دیو و غول و موجودات عجیب و غریب‌زاده می‌شوند و در خانه وجود آدمی جای می‌گیرند.

این چنین اندیشیدن، بی‌گمان یک عمل نادانسته روانی است چون آدمی از درمان دردها عاجز می‌ماند، به تسلی خود می‌پردازد و گذران بودن همه‌چیز را دست‌آویز تسکین خویش می‌سازد که «این نیز بگذرد». در چنین شرایطی انسان‌ها در هر امری فقط به وضع آنی آن توجه می‌نمایند و آینده را به دست حادثه می‌سپارند، با هرچه پیش آید می‌سازند و به آنچه می‌گذرد نمی‌اندیشند. به همین جهت، خرافه‌پرستی که البته در دوره‌های مختلف تاریخی در ایران کمابیش رواج داشته است، در اعصار سیاه اجتماعی و سیاسی از جمله دوره غلبه اقوام بیگانه، وقتی جامعه دستخوش اضطراب، درماندگی و نومیدی بوده و راهی برای گریز یا بهروزی نمی‌یافته، شدت می‌یافته است.

خطر خرافه‌گرایی این است که موجب بی‌اختیاری انسان می‌شود، چرا که یک انسان سنتی همیشه خود را به تقدیر وابسته می‌داند و گمان می‌کند سرنوشت انسان از پیش طراحی شده است. در این خصوص ریچارد هوگارت می‌گوید:

دنایای تجربه بسیاری از انسان‌ها با تمام جزئیات آن تابع نقشه مشخصی است. برخی افراد با وجود اینکه به خرافات می‌خندند و خود را از داشتن چنین عقایدی مبرا می‌دانند، به‌طور کلی به راهی می‌روند که در همان نقشه مشخص شده است. آنان همان ترجیح‌بندهای سابق را تکرار می‌کنند و همان ممنوعیت‌ها و رخصت‌ها را همچنان پاس می‌دارند



## ج- بررسی زمینه‌های روانشناختی خرافات

برخی از کنش‌های آدمی تعجب‌آور است. گاه خود ما نیز از داشتن برخی تمایلات یا برخی افکار و اعتقادات و یا حتی استفاده از یک کلمه نابجا به جای یک کلمه مناسب در تعجب فرو می‌رویم.

بخش عظیمی از قلمرو فرهنگ عامه، اختصاص به اعتقادات و باورهایی دارد که برخی از آنها جنبه محلی و منطقه‌ای و برخی دیگر جنبه ملی و یا بین‌المللی دارند. به عنوان مثال سرشت تغییر ناپذیر، سرنوشت، ذات، بدشانسی، چشم‌زخم، نحوست عدد ۱۳ و... عقایدی هستند که در سطح گسترده‌ای در اغلب جوامع بشری حضور دارند. در واقع آراء شکل گرفته‌ای هستند که نسل به نسل منتقل شده‌اند و در معبر زمان و مکان تغییر یافته، دچار حذف و اضافاتی شده‌اند. افراد معمولاً به یک نسبت به همه آنها معتقد نیستند. این اعتقادات از وابستگی کامل تا بی‌اعتقادی کامل به اندیشه‌ها متغیر است. برخی آنها را خرافه می‌دانند و برخی دیگر سخت بدان پایبندند.

مطالعات روانشناختی خرافات نشان می‌دهد که معمولاً در مواقع حساس و لحظه‌هایی که عدم اعتماد و اطمینان به آینده وجود دارد، خرافات زاده می‌شود؛ مثلاً در رویارویی با مسایلی همچون تولد، مرگ، بیماری، قحطی و خشکسالی، حوادث و بلاهای طبیعی و پیشامدهایی از این قبیل که همیشه برای بشر منبع اضطراب بوده‌اند و احساس شکست، ترس و خشم به دنبال داشته‌اند و چون هیچ‌کدام از اینها را آدمیزاد نمی‌توانسته از راه علم و منطق توجیه کند، به خرافات و اعتقادات روآورده است تا از اضطراب و تشویش درونی رها شده، تسکین خاطر پیدا کند.

همان‌طور که دیوید هیوم مدت‌ها پیش بیان کرده، تمایل به خرافات را هرگز نمی‌توان از بین برد، چون نکته متناقض اینجاست که خرافات بخش جدایی ناپذیر آن دسته از ساز و کارهای سازگاری انسان است که بدون آنها آدمی قادر به ادامه حیات نیست.

از نظر وی خرافات ممکن است این نقش مثبت را نیز داشته باشد که لااقل نوعی احساس تسلط در شخص بیافریند. این احساس تسلط هرچند خیالی باشد، باز هم ممکن است واقعاً کمک کند که یکپارچگی شخصیت فرد حفظ شود.

از طرفی هرگاه خرافات، یکی از هنجارهای اجتماعی را که برای گروهی از آدمیان سودمند است، تأیید کند، ارزش مثبتی از لحاظ ادامه حیات پیدا خواهد کرد و به عبارتی تقویت می‌شود و سرعت اشاعه آن دو چندان می‌گردد.

در این خصوص پاره‌ای از صاحب‌نظران و دانشمندان علوم اجتماعی نظریات مختلفی ارائه کرده‌اند که هر کدام از منظری خاص به پدیده خرافات نگریسته و سعی در تبیین علی آن نموده‌اند به عنوان مثال: مطابق نظریه یادگیری اجتماعی، علت رفتارها و اندیشه‌های خرافی، فرهنگ حاکم

بر جامعه است که با نفوذ و اثر بر فرد، نسل‌ها را متأثر می‌سازد. بدین ترتیب برخی خصائص فرهنگی و عادات اجتماعی به عنوان متغیرهای محیطی که رنگ و بوی خرافی دارند، افکار و اندیشه‌ها و تصورات خرافی را در فرد ایجاد می‌کنند و فرد بعداً به عنوان یک عامل بسط خرافه در محیط بر افراد اثر می‌گذارد.

نظریه هم‌رنگی اجتماعی ریشه خرافات را در اعمال فشارهایی می‌داند که از جانب گروه یا اجتماع به فرد یا اشخاص وارد می‌آید و افراد خود را ملزم می‌دانند تا در رفتار و عقاید خود تغییراتی ایجاد کنند و خود را با جمع هم‌رنگ سازند. اسکینر که اساس نظریه خود را بر اصل تقویت رفتار بنا نهاده است، اذعان می‌دارد که هرگاه بین پاسخ و ظهور یک تقویت‌کننده، یک پیوند تصادفی وجود داشته باشد، رفتار حاصل را رفتار خرافی می‌نامیم.

اکنون براساس تقسیم‌بندی‌های انجام شده بر روی سطوح مختلف شخصیت انسان، اظهار می‌دارد که، سطح اول شخصیت انسان رفتار است که سطحی قابل مشاهده و سنجش برای شخصیت انسان محسوب می‌شود. سطح دوم نظرات یا نیات انسان است که می‌تواند به عنوان مؤثرترین پیشگویی کننده رفتار انسان محسوب شود. سطح سوم نگرش‌ها هستند که از احساسات مثبت نسبت به یک شیء یا موضوع شروع و به بی‌تفاوتی و احساسات منفی ختم می‌شوند و در واقع نوعی حالت آمادگی برای عمل یا عکس‌العمل در مقابل محرکی خاص هستند. سطح چهارم، ارزش‌ها هستند که در شخصیت انسان از نگرش‌ها به مراتب درونی‌تر، عمیق‌تر و بادوام‌ترند و تغییرات آنها در شخصیت کمتر و دیرتر صورت می‌گیرد و بالاخره سطح پنجم شخصیت انسان، اعتقادات است که در واقع باورهای کاملاً محکم و درونی شده‌ای است که مبتنی بر یک سلسله ارزش‌ها و واقعیات است. مطابق این نظریه اعتقاد یا باور زمانی حاصل می‌شود که فرد به طور مکرر یک حادثه یا پدیده را عیناً تجربه می‌کند که در این صورت تکرار این تجربه منتهی به اعتقاد به آن پدیده می‌شود.

علاوه بر نظریات یاد شده که از سوی دانشمندان مختلف علوم اجتماعی و روانشناسی در قالب مکاتب متعدد ابراز شده است، نظریه‌های دیگری وجود دارند که به طور غیرمستقیم به موضوع خرافات پرداخته‌اند و در واقع رفتارها، کنش‌ها و واکنش‌های انسان را توجیه و تبیین نموده‌اند. یکی از آنها، نظریه فرافکنی است. «مقصود از فرافکنی آن است که احساسات و انگیزه‌های خود را از خویش بیرون اندازیم و آن را به دیگری نسبت دهیم، این واکنش جبرانی و دفاع انسان است که می‌خواهد اضطراب را از خود دور سازد و به‌طور ناهشیار عزت نفس خود را حفظ کند.»

بر این اساس به طور طبیعی افراد با حساس مشکلات به ویژه مشکلاتی که حد و مرزهایش نامعلوم است، دچار ترس می‌شوند و برای رفع این ترس‌ها به هر وسیله‌ای متوسل می‌شوند و هر تجربه‌ای را امتحان می‌کنند. این دسته از افراد معمولاً با ندانم کاری موجبات شکست خود و بروز مشکلات را فراهم می‌آورند، اما برای فرار از مسؤولیت، گناه آن را به گردن چیزهای دیگر می‌اندازند. کلماتی همچون «چرخ کج مدار»، «فلک کج رفتار»، «ای به خشکی شانس»، «بخت بسته شده»، «بخت برگشته» که مرتب در زبان برخی افراد می‌چرخد، در واقع علت شکست‌ها و ناکامی‌های افراد قلمداد می‌شود، در حالی که این افراد هیچ‌گاه به فکر یافتن علت اصلی و جبران شکست خود نیستند. ابیات ذیل می‌تواند گواهی بر این مدعا باشد:

با همه کج روشی ای فلک کج رفتار  
می‌توان رفت به کام دل ما گامی چند  
«روشن اصفهانی»

فریاد و لغان زین فلک خون آشام  
کز صبح نشاط او دمد ماتم شام  
«ذوالنون قزوینی»

در صورتی که بهتر است به جای زمزمه اشعار فوق شعرهایی مانند ابیات زیر خوانده شوند:

نکوهش مکن چرخ نیلوفری را  
برون کن زسر باد و خیره سری را

تو چو خود کنی اختر خویش را بد  
مدار از فلک چشم نیک اختری را  
«ناصر خسرو»

تیره روزی زفرط نادانی است  
گنه چرخ و جرم انجم چیست  
پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

«غمام همدانی»

همچنین در روایات اسلامی نیز مردم بشدت از رجوع به منجمین و اعتنا به اوضاع کواکب و مؤثر دانستن آنها در سرنوشت و حوادث روی زمین نهی شده‌اند. چنانکه امام علی (ع) در نهج البلاغه می‌فرماید:

«المنجم كالکاهن والکاهن كالساحر والساحر كالکافر والکافر فی النار»

یکی دیگر از موارد شایع که ریشه در اعماق وجود بسیاری از مردمان دارد تفأل (فال خوب زدن) و تطیر (فال بد زدن) است. اصولاً مواردی که به فال بد گرفته می‌شوند، فی‌نفسه اثری ندارند، اما همین چیزی که به فال بد گرفته می‌شود در اثر همین تلقین، روحیه انسان را سست کرده، تأثیر ناخودآگاه را می‌گذارد. در حقیقت این تلقین روحی فال (خوب یا بد) است که موجب تأثیر آن می‌شود. به عنوان مثال ممکن است کسانی که به نحوست روز سیزده فروردین معتقدند، اگر روز سیزده بیرون نروند و در اثر داشتن چنین اعتقادی تصادفاً اتفاقی برای آنان بیفتد، سریعاً آن را با نحوست عدد سیزده مرتبط دانسته، بر باور خود معتقدتر شوند.

در برخی روایات دینی بر عدم اعتنا به فال بد سفارش شده است و آمده که تطیر و فال بد زدن چیزی است که اگر سخت بگیرید بر شما سخت می‌گیرد و اگر آسان بگیرید بر شما آسان می‌گیرد و اگر اعتنا نکنید می‌بینید که چیزی نیست.

فال نیک و بد گرچه اثر طبیعی ندارند اما اثر روانی می‌توانند داشته باشند فال نیک غالباً مایه امیدواری ولی فال بد موجب یأس و ناامیدی است. به همین جهت در روایات ما آمده است که پیامبر اکرم (ص) اشیاء و ایام را به فال نیک می‌گرفت اما هیچ‌وقت فال بد نمی‌زد.

به بیان دیگر می‌توان گفت باورها چیزهایی نیستند که فقط درون کاسه سرآدمی قرار دارند، بلکه نیروهای هستند که رفتارهای ما را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهند، مثلاً اگر تعداد درخور توجهی از مردم ایمان راسخ داشته باشند که چهارشنبه آخر هرماه روز نحسی است، همین اعتقاد ممکن است در آن روز بخصوص در رفتار آنان اثر گذارد و آنها را مرده‌تر، حساس‌تر و مضطرب‌تر سازد. در نتیجه ممکن است این روحيات باعث بروز تصادفات بیشتر رانندگی در آن روز گردد. در حالی که بالا رفتن میزان تصادف رانندگی در این روز در واقع پیامدهای یک چنین عقیده‌ای است، چنین فرایند علت و معلولی را در روانشناسی اصطلاحاً "پیشگویی خودکام بخش" نامیده‌اند (Self-Fulfilling prophecy).

در برخی از روایات منتسب به دین نیز مواردی در مورد نحسی و اختیارات روزهای مختلف می‌توان یافت. به عنوان مثال هفت روز در هر ماه نحس است؛ شب یکشنبه نباید به خانه کسی رفت؛ ناخن گرفتن در فلان روز سعد و در فلان روز نحس است؛ ماه صفر نحس است بخصوص سیزدهم آن؛ روز یکشنبه حمام رفتن بد است و شستن رخت مرد در روز جمعه بد است چرا که مرد فقیر می‌شود، چنانچه گفته‌اند:

به بلا و رنج و غم اسیر می‌شی

روز جمعه رخت نشور فقیر می‌شی

مطالعه این گونه اسناد نشان داده است که بیشتر این روایات - مربوط به سعادت و نحوست روزها و اعداد - ضعیفند چون یا قسمتی از سند را دارند و یا اینکه مرسل و بدون سند هستند. در این خصوص استاد شهید مرتضی مطهری درباره خرافه ۱۳ در سیزدهم فروردین ماه ۱۳۴۹ شمسی طی یک سخنرانی می‌گوید: "متأسفانه بعضی از بزرگان قدیم چیزهایی راجع به اختیارات روزها نوشته‌اند. وقتی نگاه کردیم، دیدیم اینها روی یک حساب‌هایی است که می‌خواهند مردم را به اصطلاح از منجم‌ها (به خیال خودشان) برگردانند. در واقع از چاه درآورده و به چاله انداخته‌اند لذا چیزهای بدون سندی را نقل کرده‌اند."

شاید بتوان گفت که بدترین ویژگی خرافه‌ها این است که آسان به وجود می‌آیند، ولی به دشواری از بین می‌روند. به عبارت دیگر بروز، تقویت و اشاعه یک خرافه معمولاً برای اذهان آماده و جاده و مزاج و کسانی که کمتر از نیروی عقلانی خود کمک می‌گیرند در هر زمان و مکانی ممکن است اتفاق بیافتد. شرایط تاریخی، اجتماعی، فرهنگی و زیستی پیشینیان ما نیز گاه جامعه‌ای را فراهم آورده بود که این جامعه نمی‌توانست وارد مرحله محاسبات عقلانی و یافتن روابط ضروری بین پدیده‌ها و یا اشیاء شود، از اینرو نیروهای موهوم در این فرهنگ جایگزین زحمات طاقت‌فرسا و عقلانی می‌شدند، به عنوان مثال: گروهی که زیر یک درخت تصمیم گرفته بودند مأموریتی را بپذیرند، چون در کار خود موفق می‌شدند، این درخت را از آن پس خوش شگون و مقدس می‌نامیدند. حال بر سر راه گروه دیگری، زاغی از جاده رد شد و چون گروه در انجام مأموریت خود شکست می‌خورد، از آن پس زاغ پرنده نحسی شناخته شد و بالاخره گروه دیگری که بر سر راه مأموریتش، ماری از جاده عبور کرده بود به پیروزی درخشانی دست می‌یافت، از آن به بعد مار، حیوان خوش شگونی به حساب می‌آمد."

---

شاید بتوان گفت که بدترین ویژگی خرافه‌ها این است که آسان به وجود می‌آیند ولی به دشواری از بین می‌روند.

---

یکی دیگر از تحولات زندگی آدمی که همه عناصر لازم را برای به وجود آمدن خرافه‌بافی داشته، بیماری است. مطالعات بیشتر در زمینه خرافات نشان می‌دهد که بیماری اغلب به‌طور ناگهانی و بدون هشدار قبلی نازل می‌شود. از آنجا که پیشینیان آگاهی ناچیزی از آن داشتند و چون پدیده‌ای است که اغلب فشار عاطفی هم به همراه دارد، در نتیجه در همه جای دنیا باورها و آیین‌های خرافی در این زمینه به وجود آمده است. این امر حتی در جامعه‌های صنعتی نوین نیز در مورد اختلالاتی که با روش‌های معمول به آسانی قابل درمان نیستند، دیده می‌شود. در واقع مبهم بودن روابط علت و معلولی همراه پدیده، زمینه را برای رواج انواع درمان‌های غیر عقلانی و چه بسا شیادانه هموار ساخته است.

باورهای عامیانه ذیل در خصوص درمان پاره‌ای از بیماری‌ها گواهی بر این مدعاست:

- تار عنکبوت برای شکستگی و بریدگی نافع است و خون را بند می‌آورد.
- خون خرگوش برای سل نافع است.
- مخمل مشکی آب ندیده برای سیاه‌سرفه سودمند است.
- یک وجب از سر مار و یک وجب از دم مار را بزنند و میانش را پخته، بخورند برای قوت کمر بسیار خوب است و زهرمار، دیگر به آن فرد کارگر نمی‌آفتد.
- خوردن پیاز خام در روز جمعه خوب نیست.
- فضولات الاغ ماده که اصطلاحاً به آن "عنبر نساء" می‌گویند، برای کلیه دردهای موضعی نافع است.
- مخلوط شیرزنی که دختر زائیده به همراه پوست انار و زنگار بیل زنگ زده برای سوختگی مفید است.

از طرف دیگر مطالعات روانشناختی نشان داده است که، هر آنچه که انسان از صمیم دل منتظر آن باشد، ناخودآگاه برای آن کار می‌کند و روی آن پافشاری می‌کند و به آن چیزهایی اعتنا می‌کند و قدرت می‌دهد که همگی باعث رخ دادن آن اتفاق مورد انتظار باشند. این انتظارات انسان است که به‌طور قدرتمندی روی اعمال هوشیارانه و ناخودآگاه او تأثیر می‌گذارند و او را هدایت می‌کند. اگر انسانی انتظار داشته‌باشد، امروز روز بد یمن و شومی برایش خواهد بود، باید مطمئن باشد که چنین خواهد شد و وقتی انتظار داشته‌باشد که امروز برایش روزی پر ثمر و عالی باشد، نباید تردید داشته‌باشد، چرا که اتفاق خواهد افتاد و انسان می‌بیند که ناخودآگاه در حال انجام اعمالی است که این انتظار را برآورده می‌سازند. به قول شاعر:

این نکته رمز گر بدانی، دانی هرچیز که در جستن آنی، آنی

تا در طلب گوهرکانی، کانی تا در هوس لقمه نانی، نانی

در این میان نباید از قدرت شگرف تلقین نیز غافل باشیم. امری که بسیاری از شیادان فالگیر و پیشگویان شیاد جهت رسیدن به مقاصد شوم خود از آن استفاده می‌کنند.

مثال ذیل گواه دیگری بر این مدعاست:

زن میانسال به ظاهر سالمی در مارس ۱۹۶۵ در یکی از بیمارستان‌های کانادا برای یک عمل جراحی کوچک بستری شد. عمل ساده‌ای بود و طبق انتظار پیش رفت و زن پیش از ترک اتاق عمل به هوش آمد. اما ساعتی بعد ناگهان از حال رفت و با وجود تمامی تلاش‌های پزشکان، صبح

روز بعد درگذشت. معاینه جسد وجود خونریزی شدیدی را که بیشتر مربوط به غده‌های آدرنال بود، آشکار ساخت، ولی هیچ‌گونه آسیب دیگری که خونریزی را توجیه کند مشاهده نشد بعدها جراحان اطلاع یافتند که بیمار در پنج‌سالگی خواهد مرد. این در حالی بود که چهل و سومین سال تولد بیمار یک هفته پیش از عمل جراحی بود و به خواهرش و یکی از پرستارها گفته بود که انتظار ندارند که از اتاق عمل زنده بیرون بیاید. جراحان این فرض را پیش کشیدند که پیشگویی فالگیر به‌طور غیرمستقیم علت مرگ بوده است. به گفته آنان تنش‌های هیجانی بیمار که با فشار فیزیولوژیک عمل جراحی همراه شده بود، ارتباطی با مرگ او داشته است.

### خلاصه کلام

اگر رفتارهایی از مردم و جامعه سرمی‌زند و رفتار مناسبی تلقی نمی‌گردد، باید به اصلاح باورهای مردم پرداخت و طبعاً این اصلاح موقعی صورت می‌گیرد که در پی شناخت ریشه ایجاد باور برآییم. وقتی ریشه ایجاد باور از پندارها، خرافه‌ها و برداشتهای غلط پیرایش گردید؛ باورها در طی زمان تغییر کرده، مسیر صحیح خود را می‌یابند. در نتیجه این باورهای صحیح رفتارها و کارکردهای اجتماعی صحیح و سالمی را به وجود خواهند آورد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

1. مان‌ون‌ه، صادق، «فولکلور و سرزمین ما»، یازده مقاله در زمینه فرهنگ مردم، اداره کل فرهنگ و هنر فارس، 2535، ص 3.
2. مایونیه، صادق، «فرهنگ عامه» یازده مقاله در زمینه فرهنگ مردم، اداره کل فرهنگ و هنر فارس، 2536، ص 92.
3. اسناد موجود در احد فرهنگ مردم مرکز تحقیقات، مطالعات و سنجش برنامه‌های صداوسیما.
4. مایونیه، صادق، «فرهنگ عامه»، پیشین، ص 93.
5. عمید، حسن، فرهنگ عمید تران، امیرکبیر، جلد 2، 1365، ص 1001.
6. فروتن، مجید، فرهنگ فارسی، تران، جلد 1، ص 802.
7. صدري، غلامحسین، فرهنگ فارسی امروز، تران، ص 413.
8. فرهنگ آکسفورد.
9. جاداو، گوستاو، روانشناسی خرافات، ترجمه محمدحقی برای‌نه، تران، شنرنو، 1363، ص 5.
10. مایهون منبع، ص 10.
11. اساسی، مش‌وه، «خورشیدگرگتی از خرافه تا علم»، مامنه‌جه‌جه‌نگردان، شماره 17، مرداد 78، ص 4.
12. داهیت، صادق، نیرنگستان، تران، امیرکبیر. 1342، ص 21.
13. رضاقلی، علی، جامعه‌شناسی خودکامگی، تران، شنرنو چاپ دوم، 1371، ص 28.
14. ستاری، جلال، زمینه فرهنگ مردم، تران، شنرنو ویراستار، 1370، ص 589.
15. اشپولر، بارتولد، تاریخ مغول در ایران، ترجمه محمد میرآفتاب، تران، مؤسسه علمی فرهنگی، 1365، ص 197.
16. پرافکاور، نصرالله، جامعه‌شناسی عوام، اصفهان، 1354، ص 191.
17. ستاری، پیشینف ص 608.
18. رضاقلی، پیشینف ص 139.
19. نیم کوف، آگبرن و، زمینه‌جامعه‌شناسی، اقتباس امیرحسین آریان‌پور، تران، شرکت ساهمی کتاب‌های‌ج‌بی، چاپ یازدهم، 1357، ص 425.
20. رضاقلی، پیشینف ص 23.
21. جاداو، پیشین، ص 259.
22. همان منبع، ص 72.
23. رضاقلی، پیشین، ص 29.
24. داهیت، پیشینفص 10.
25. ضاقلی، پیشین، ص 137.
26. ستاری، پیشین، ص 591.
27. جم‌آبادی، شیخ‌ادی‌ه، تتریر العلاء، تران، 1312، ص 93.
28. فرزادی، مختار، «بودن‌اقنون برای مقابله با خرافه گرایه» روزنامه خراسان، 78/6/21.
29. جاداو، پیشین، ص 249.
30. داویدیان و غلامحسین ساعدی، «تجزیه و تقیل از آل و ام‌الطیبیان بر مبنای روانشناسی» سخ‌میرشنن، دوره 16، شماره 1 بهمین 1344» ص 18.
31. جاداو، پیشین، ص 258.
32. «اجتماعی گرایش به خرافات»، شنرف‌میرهنگ عمومی، ویژه دومین گردهمائی سراسری فرهنگ عمومی، 1375، صص 87-93.
33. دایره‌المعارف روانشناسی، ترجمه عانیت شکیب‌پور، شنرنو فرو غی، چاپ سوم، 1368، ص 311.
34. رجایی، ادی‌ه، «خرافات»، شنرنو ص‌میخ، شماره 80.
35. طباطبائی، علامه محمدحسین، میزان، ترجمه محمدباقر مسوی و مدانیه، جلد 8، ص 240.
36. مکارم شیرازی، اصنر و دیگران، تفسیر نمونه، جلد 6، ص 317.
37. جاداو، پیشین، جلد 19، ص 139.
38. طباطبائی، پیشین، جلد 19، ص 139.
39. رجایی، پیشین.
40. اجهو\* آ ویشرسناد فرهنگ مردم مرکز تحقیقات صداوسیما.
41. آ ویشرسناد، «منتظر بهتریناه باش»، مامنه‌ه موفقیته، شماره 25، مهرماه 79، ص 17.
42. جاداو، پیشین، ص 85.
43. جاداو، پیشین، ص 259.